

دوشنبه ۱۴۰۰/۷/۲۶

جلسه ۷۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسکنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصاة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کار برد این مباحث جلد دوم کفایه از کفایه های قدیم (یعنی قطع، امارات و حجج، اصول عملیه و تعادل و تراجیح) در فقه از مباحث جلد اول بیشتر است و یک مقدار سنگین تر نیز می باشد. البته خوبی جلد دوم این است که در رسائل و کفایه این بحث ها مطرح شده و بیشتر این مباحث را دیده اید اما جلد اول را یک مقداری رفقا در اصول مظفر و بعد در کفایه دیده اند.

اگر چه که مباحث جلد اول نیز کار برد زیادی دارند و دقیق هم هستند ولی مباحث جلد دوم یک مقداری دقت بیشتر می خواهد.

علی رقم اینکه تبلیغات زیاد می کنند و یک عده ای که چیزی متوجه نمی شوند به این مباحث اعتراض می کنند و می گویند: «اصول متورم شده است» یا «چرا مباحث مستحدثه طرح نمی شود» و... تمام این افرادی که در اصول ضعیف هستند و کار نکرده اند چنانچه مباحث مستحدثه شروع کنند، نوعاً مباحثی که طرح می کنند آبکی است. اگر واقعاً کسی بخواهد مجتهد شود و در دین صاحب نظر باشد باید این مباحث را بیشتر از این چیزی که ما عرض می کنیم و دیگران می فرمایند، کار نماید و این مطالب را بررسی کند.

مرحوم آخوند در جلد دوم، مبحث قطع را به عنوان مقدمه ذکر می فرماید. ایشان سه کلمه در اول مباحث قطع بیان نموده. آخوند ره می فرماید: «این مباحث از مباحث علم اصول خارج است» و «اشبه به مسائل کلام است» و «لشدة مناسبتة مع المقام، به خاطر مناسبتی که با مباحث اصولی دارد استطراداً در اینجا بحث می شود».

چرا اینها از علم اصول خارج است؟ زیرا معروف و مشهور این است که مسائل علم اصول، مسائلی است که تقع فی طریق الاستنباط الاحکام الشرعية الكلية الهية، در طریق استنباط واقع می شود و نتیجه آنها قطع به حکم شرعی است. آخوند ره دیده است که این به تنهایی مشکل گشا نیست. یکی از مباحث معظم علم اصول، مباحث اصول عملیه است و مباحث اصول عملیه تقریباً یک سوم علم اصول است. خب نتیجه اینها، علم به حکم شرعی نمی شود و در طریق استنباط احکام کلیه الهیه قرار نمی گیرد. مثلاً شما شک دارید که شرب تنن حرام هست یا خیر، رفع ما لا يعلمون جاری می کنید. خب از رفع ما لا يعلمون علم به حرمت یا عدم حرمت پیدا نمی کنید، یا نسبت «الماء النجس المتمم کراً» شک می کنید که طاهر و مطهر است یا نجس می باشد، از استصحاب بقای نجاس که شما علم به حکم شرعی کلی پیدا نمی کنید.

لذا ایشان یک عدل دیگری دنبال تعریف گذاشته است و آن «أو التي ينتهي اليه المجتهد بعد الفحص و اليأس عن الأدلة» می باشد یعنی یا نتیجه این مباحث قطع به حکم شرعی نیست ولکن مجتهد به آنها منتهی می شود بعد از فحص ادله و یأس از پیدا کردن آن.

خب الآن حجیت قطع، حجیت قطع قطاع، قطع حاصل از مقدمات عقلیه غیر از کتاب و سنت، نتیجه اینها علم به حکم شرعی نیست بلکه قطع به حکم شرعی است در حالی که ما در اصول از چیزی بحث می کنیم که نتیجه آن قطع به حکم شرعی باشد مثلاً در بحث مقدمات واجب می گوئیم: «الصلاة واجبة و تكون الملازمة بين وجوب المقدمة و وجوب ذی المقدمة. خب نتیجه اش این می شود که تكون الملازمة بين الصلاة و بين مقدمتها.» از این ما قطع به حکم شرعی پیدا می کنیم.

خب دقت کنید، در واقع استنباط دو قیاس دارد، یک قیاس مطوی است. مثلاً شما می گوئید: «الصلاة واجبة» کبرای مسئله اصولی این است که «بین وجوب مقدمه و وجوب ذی مقدمه ملازمه است». نتیجه این قیاس این می شود که «بین وجوب صلاة و وجوب مقدمه آن، ملازمه هست» خب این که حکم شرعی نیست. پس ما باید یک قیاس دیگری بچنینیم و آن این است که «الوضوء مقدمة للصلاة، و تكون الملازمة بين وجوب الوضوء و بين وجوب الصلاة» نتیجه اش این می شود که وجوب وضو با وجوب صلاة ملازمه دارد. باز تازه یک قیاس دیگری می خواهد و آن این می باشد که «الملازمة موجودة بين وجوب الوضوء و وجوب الصلاة و اذا كان احد المتلازمين واجباً و الملازم الآخر يكون واجباً» نتیجه این می شود که وضو يكون واجباً.

خب چرا می گویند: «توسیط»؟ (خب دقت کنید.) زیرا قیاس تا به تطبیق نخورد و انطباق کبری و صغری نشود محال است که نتیجه بگیرید. خب چرا می گویند: «استنباط»؟ اینکه می گویند: «استنباط» بدین جهت است که این دو قیاس یعنی قیاس دومی و سومی مطوی می باشد. قیاس اولی (الوضوء مقدمة للصلاة و الملازمة موجودة بين وجوب المقدمة و وجوب ذی المقدمة، می شود: الملازمة موجودة بين وجوب الوضوء و وجوب الصلاة). خود این، حکم شرعی نیست بلکه از این استنباط می کنیم. استنباط می کنیم یعنی اینکه باید یک قیاس دیگر پشت آن بیاوریم.

هذا بخلاف مسئله فقهی، مثلاً می گوئیم: «الوضوء ضرري، و لا ضرر و لا ضرار...» شارع حکم ضرری جعل نکرده، نتیجه اش این می شود که وضو حکم ندارد، خود این حکم شرعی است. یا

مثلا می گوییم: «هذا خمر و کل خمر حرام، نتیجه می شود هذا حرام» خود این، حکم شرعی است. به خلاف اصول که در اصول باید بعد از نتیجه مسئله اصولیه یک پل دیگر بزنیم، مقصود این است که باید یک قیاس دیگر دنبال آن بیاوریم.

خب وقتی ما از قطع به حکم شرعی بحث می کنیم، قطع به حکم شرعی که مسئله اصولی نیست چرا که ما از آن، استنباط حکم شرعی نمی کنیم و نیاز به قیاس ندارد زیرا خودش حکم شرعی است.

اما قیدی که آخوند ره اضافه فرموده نیز بدرد نمی خورد زیرا کسی که قطع دارد لازم نیست برود فحص نماید و از ادله یاس پیدا کند، قاطع که اصلا فحص نمی کند. بنابر این حتی با عدلی که مرحوم در جلد اول کفایة برای مسائل علم اصول قرار داده، مشکل حل نمی شود.

سوال: مرحوم این قید را در تعریف بیان نموده اما ضابطه مسائل اصولی را عرض ذاتی بیان فرموده. اگر عرض ذاتی باشد بحث از قطعیت ادله یا از ظنیت ادله از عوارض ادله است پس از مسائل اصولی می باشد.

جواب: از کدام عواض ادله هست! مثلا یکی از دلیل قطع به حکم شرعی ...، عرض ذاتی حرمت خمر قطع است!؟

ادامه سوال: مثلا این مطالبی که در کتاب و سنت هست یا به نحو ظنی است یا به نحو قطعی استاد: ما از حجیت قطع بحث می کنیم. الآن قطع به حکم شرعی که از ادله نیست. ادله کتاب هست، اجماع هست، عقل هست و هر آن چه که از استنباط احکام شرعی شود.

ادامه سوال: مثلا ظاهر ظنی است و ما بحث از حجیت ظواهر می کنیم اما بحث از ... اما نص چطور

استاد: ظاهر کتاب است. نص هم کتاب است ولی قطع که کتاب نیست. ظاهر آیه شریفه کتاب... ما که از دلیل عقلی بحث نمی کنیم بلکه از خود قطع بحث می کنیم.

سوال: آخوند ره که جدا کرد... اصول عملیه را می خواهیم داخل کنیم... با آن توضیح آقای خوئی ره.

جواب: اشکال ایشان این است که این اشکال به آخوند ره وارد است... نه، اصول عملیه که عرض ذاتی نیست... آن هم عرض ذاتی نمی شود بلکه استنباط درست می شود. توضیح آقای خوئی ره این است که اگر ما استنباط را توسعه دهیم و بگوییم: «استنباط حکم شرعی یا حال حکم شرعی» یعنی تنجیز و تعذیر. با این دیگر احتیاجی به قید آخوند ره نیست ولکن قطع، نه کتاب است و نه سنت است و نه غیر اینها. بعد هم اینکه آخوند ره می فرماید: «مسائل علم اصول عرض ذاتی ادله است» قطعاً مسائل اصول عملیه جزء علم اصول است لذا ایشان نیز باید عرض ذاتی درست کند یا اینکه بگوییم اینکه آخوند ره فرموده «عرض ذاتی» یعنی بر ممشای قوم و نظر خودش را ذکر نکرده است.

سوال: آخوند ره طبق مبنای خویش نمی تواند این تعریف را نماید زیرا این تعریف موجب این می شود که امارات خارج شوند در صورتی که خود ایشان تصریح دارد که خبر واحد از مسائل علم اصول است در حالی که ایشان قائل به منجزیت و معذرت است. حرف ایشان فقط طبق مبنای آقای خوئی ره یعنی اعتبار علم درست می شود اما نه بر طبق نظر حضرت عالی و نه بر طبق نظر آخوند ره نمی توان این تعریف را نسبت به حجیت خبر واحد درست کرد.

جواب: این فرمایشی که شما می فرمایید درست است لذا به آخوند ره اشکال کرده اند که شما اگر استنباط حکم شرعی یا استنباط حال حکم شرعی می آوردید اصول عملیه داخل می شد زیرا ما به وسیله اصول عملیه منجزیت و معذرت را می فهمیم. بنابر مسلک آخوند ره نیز درست می شود زیرا وقتی اماره منجز است، ما از این تنجیز اماره تنجیز حکم واقعی را استنباط می کنیم زیرا منجزیت و معذرتی که اثر دارد منجزیت و معذرت عقلی است و این منجزیت شرعی در امارات واسطه قرار می گیرد برای استنباط آن منجزیت عقلیه، زیرا المنجز الشرعی لحکم شرعی منجز عقلاً لذلك الحکم. لذا فرموده اند که جناب آخوند ره لازم نیست که شما زحمت بکشید. ولی

فعلا بحث این است که خلاصه هر جوری شما کلام آخوند ره اشکال کنید یا توضیح دهید
مباحث حجیت قطع داخل در مباحث علم اصول نمی شود.

کلام مرحوم حاج شیخ. به حاج شیخ اشکال شده که شما قبول نکردید که مباحث علم اصول
آنهاست که از آنها استنباط حکم شرعی می شود بلکه بحث شما این است که هر بحثی از
اقامه حجت؛ مباحث علم اصولی یعنی بحث از حجیت و اقامه حجت. شما بحث می کنید خبر
واحد حجت ست یا خیر؟ بحث می کنید که استصحاب حجت ست یا خیر؟ آیا اینها بحث اصولی
است؟ بله، خب بحث می کنید قطع حجت است یا خیر و این نیز از مباحث اصولی است، این چه
فرقی دارد!؟

مرحوم حاج شیخ یک کلمه ای در جواب دارند. ایشان می فرماید: قطع به حکم شرعی یعنی
وصول نفس حکم شرعی، نه اقامه حجت بر حکم شرعی به خلاف ظن زیرا در ظن حقیقه وصول
به حکم شرعی نیست چراکه یقین نداریم و ممکن است اشتباه باشد بنابر این ظن به حکم شرعی
یعنی وصول به حکم شرعی احتمالاً. خب ما بحث می کنیم این وصول حکم شرعی احتمالاً آیا
وصول حکم شرعی حقیقه هست یا نیست؟ آیا حجت بر حکم شرعی می شود یا نمی شود؟

ما در دوره گذشته به حاج شیخ ره اشکال کردیم که جناب حاج شیخ ره اینها چیست دیگر،
خلاصه بحث از حجیت قطع بحث از حجت است. ما بحث می کنیم که قطع قطاع حجت هست یا
خیر، خب این بحث از حجت است دیگر و این، بحث از اقامه حجت بر حکم شرعی ست. همان
طور که ما از اقامه حجیت بر حکم شرعی در بحث خبر واحد بحث می کنیم یا در بحث شهرت،
در بحث اجماع، در بحث قول لغوی و... خب اینجا از حجیت قطع بحث می کنیم، خب این یعنی
چه که داخل در مسائل علم اصول نیست!

سوال: یعنی اعم از حجت لغوی و منطقی و اصولی

جواب: نه، چون حجت است و حجت یعنی منجز و معذر.

ادامه سوال: اینکه حجت اصولی نیست

جواب: این برای شیخ ره است، حاج شیخ ره که اینها را قبول ندارد.

لکن این دوره عرض می کنیم که اشکال دوره گذشته بر حاج شیخ ره وارد نیست. کلام حاج شیخ ره یک مقدار یا بیش از حد معقد و مغمض است یا ما متوجه نمی شویم و چون الانسان علی نفسه بصيرة، ما که متوجه می شویم پس قطعاً ایراد در فرمایش حاج شیخ ره است.

با این توضیحی که عرض می کنم اصلاً مباحث قطع قابل استدلال نیست. اینکه می گویند: «استحاله ی اجتماع نقضین، ام القضایا است» غلط است، یا اینکه می گویند: «انفکاک معلول از علت تامه ام القضایا است» - بنابر اختلافی که در ام القضایا هست - غلط است، یعنی به یک معنی غلط و به یک معنی تراحم است. ام القضایا، حجیت قطع است.

شما چطور می خواهید ثابت کنید که قطع حجت است؟! نهایتاً می خواهید بفرماید که ما قطع به حجیت قطع داریم، بیشتر از اینکه نمی شود. خب می گویند: «اینکه قطع دارید به حجیت قطع، آیا این قطع حجت است؟» می گویند: «بله» خب می گویند: «خب همان قطع اول را می گفتید حجت است چرا این قطع دوم را اضافه کردید!» خودمان را بکشیم در تمام مباحث علم اصول، همه جا و همه جا نهایتاً می خواهیم بگوییم که قطع داریم به حجیت قطع و این اول کلام است لذا اصلاً قابل استدلال نیست.

سوال: همین را آخوند ره فرموده است دیگر.

جواب: نه، این جمله ای که من عرض می کنم نه در کتابی و نه در نوشته ای، ندیده ام و نه از سینه ای شنیده ام. آخوند ره می فرماید: «حجیت قطع قابل ازاله نیست» مثل اینکه امتناع تسلسل قابل ازاله نیست اما امتناع تسلسل قابل استدلال است. ایشان می فرماید: «حجیت آن ذاتی است و نفی حجیت قطع ممکن نیست» ایشان می فرماید: «اثباتا قابل جعل نیست» نه اینکه قابل استدلال نیست یعنی نمی توان حجیت شرعی برای قطع جعل کرد و نه می توان حجیت شرعی را از قطع نفی کرد. هیچ جا آخوند ره ندارد که حجیت قطع قابل استدلال نیست.

من خیال می کنم - البته عرض کردم که کلام حاج شیخ ره معقد است -

سوال: این بیان که حجیت قطع ذاتی ست بیان برای عدم نیاز به استدلال نیست؟

جواب: الآن استحاله تسلسل ذاتی هست یا نیست ولکن بحث استدلالی می باشد. کسی نگفته که استحاله تسلسل مثل استحاله نقضین است و ام القضا یا است.

ادامه سوال: آن جا از باب تنبه است نه از باب استدلال. استدلال یعنی برهان..

جواب: استحاله تسلسل از باب تنبه است؟!.... برهان تطبیق.... تا به امروز کسی نگفته است که استحاله تسلسل تنبه است. برهان تطبیق را ذکر کرده اند و ما در برهان تطبیق اشکال کردیم. ممکن است شما بفرمایید که نظر من بر این می باشد که اینها تنبه است ولی چون خجالت می کشم از دیگران مایه می گذارم. می گویم که اشکال ندارد.... اما حجیت قطع قابل استدلال نیست زیرا هر کار بخواهید بکنید نتیجه اش این می شود که ما قطع داریم به حجیت قطع و این اول کلام است. من خیال می کنم اینکه حاج شیخ می فرماید: «نفس وصول حکم شرعی ست» مقصودش همین است. نقصی بر حاج شیخ وارد است و آن این می باشد که خیلی از مطالبی که ایشان می توانست ساده تر بیان بفرماید و چنانچه ساده تر بیان می فرمود، اشکالش را خودش متوجه می شود، ولی.... خدا رحمتش کند با تمام عظمت و دقت عقلی که دارد به خاطر آن دیوان شعرش... خودش نیز فرمود که دیوان شعرم من را نجات داد.

پس به این معنی بله، منتهی طبق این معنایی که عرض کردیم اصل حجیت قطع دیگر مسئله اصولی نیست لکن اینکه قطع قطاع حجیت ست یا خیر مسئله اصولی می باشد زیرا ما بحث می کنیم که قطع قطاع مثل قطع غیر قطاع است. قطع غیر قطاع جزء ام القضا یا است و حجیت آن بدیهی است اما قطع قطاع این گونه نیست؛ یا قطع حاصل از غیر کتاب و سنت، قطع حاصل از غیر کتاب و سنت مسئله اصولی است زیرا ما بحث می کنیم علم اجمالی مثل علم تفصیلی است، این مسئله حاصل از کتاب و سنت است؛ یا بحث می کنیم قطع حاصل از غیر کتاب و سنت مثل قطع حاصل از کتاب و سنت است؛ یا بحث می کنیم علم اجمالی مثل علم تفصیلی است، این مسئله اصولی است زیرا آن چیزی را که قبول کردیم جزء ام القضا یا هست و بدیهی می باشد و قابل استدلال نیست اصل حجیت قطع است. در واقع آخوند ره نیز در کفایة و شیخ در رسائل و دیگران

وقتی می خواستند بحث از حجیت قطع نمایند اصلاً استدلال نکرده اند و فقط فرموده: «منجز فیما اصاب و معذر فیما اخطأ».

اصلاً در حجیت قطع نمی توان اشکال کرد زیرا لو فرض که گویند: «ما قطع داریم که قطع حجت نیست» خب می گوییم: «چه کسی گفته است که این قطع شما حجت است». این در واقع از ام القضا یا بدتر است. شما ممکن است اجتماع نقیضین را انکار نمایید و مثلاً بگویید: «من اجتماع نقیضین را محال نمی دانم» این قابل تصور است و می توان در مورد آن بحث کرد اما نمی توان گفت که قطع حجت نیست چرا که اگر بگوییم: «اشتباه می گویی» می تواند جواب دهد «من قطع دارم که قطع حجت نیست» چرا که می گوییم: «چه کسی می گوید که این قطع شما حجت است» سوال: همین تناقض است و عدم قبول تناقض بر می گردد.

جواب: نه، تناقض نیست. قطع به حکم شرعی یعنی قطع دارم که عقلاً حجت نیست. این تناقض نیست، منتهی چه کسی گفته است که این قطع حجت است.

سوال: تناقض نیست ولی تسلسل است.

جواب: عرض کردم که این در واقع از اجتماع نقیضین خراب تر است.... کسی نگفته است که بازگشت تسلسل به اجتماع نقیضین است.... پس اگر این طور باشد تمام استدلال ها بر می گردد به اجتماع نقیضین چون تا بر نگردد.... نه پس معنایش این نیست که این، اجتماع نقیضین است زیرا اگر اجتماع نقیضین است چرا درس بخواند....

سوال:

جواب: به این مسئله بدیهی نمی گویند، مسئله بدیهی یعنی مسئله ای که اصلاً نیاز به استدلال ندارد اما اینکه شما یک مسئله نظری را به مسئله بدیهی برگردانید موجب بدیهی شدن آن نمی شود لذا می گویند مثلاً فلان مسئله آیا بدیهی است یا اینکه یرجع الی البدیهی؟

پس فقط همین بحث از حجیت قطع داخل مسائل علم اصول نیست. گفته اند این بحث حجیت قطع - حتی بنابر این چیزی که شما اختیار کردید - یک بحث کلامی است و بحث اصولی نیست

زیرا حتی اگر شما آنرا بدیهی بدانید، می خواهید بگویید که قطع فیما اصاب منجز است یعنی استحقاق عقاب دارد. خب استحقاق عقاب که مسئله اصولی نیست بلکه مسئله کلامی است زیرا استحقاق عقاب یعنی چنانچه خداوند عقاب نماید آیا عقل جلوی ایشان را می گیرد یا نمی گیرد؟ اگر عقل مانع نشود بدین معناست که این مستحق عقاب است زیرا مستحق عقاب بودن غیر از این است که عقاب شود. عقل می گوید که اگر شارع بفرماید: «عقابت می کنم» من جلوی شارع را نمی گیرم. پس این باز مسئله کلامی شد.

عرض ما این است که خیر این طور نیست. اصلاً این حرف غلط است که می گویند: «ما یک فقیه داریم، یک مفسر داریم، یک متکلم داریم و...». هر چه که به دین بر می گردد، غیر از فقیه حق اظهار نظر ندارد. شخصی می خواهد تفسیر بگوید، خب چه حقی دارد که تفسیر بگوید. اگر فقیه نیست خب عوام است، ظواهر کتاب حجت است یا خیر، مخصص دارد یا خیر، آیا می توان آیه ای را با آیه دیگر تفسیر کرد یا خیر؟ اینکه بگوید: «من قطع دارم» صحیح نیست زیرا قطع شما حاصل از غیر کتاب و سنت است، خب قطع حاصل از کتاب و سنت آیا برای مکلف حجت است و می تواند آن را اخبار کند؟ تمام اینها کار فقیه است. اصلاً اگر غیر فقیه در دین دخالت کند دزد است. می گویند: «فلانی اخلاق می گوید» خب اخلاق یعنی چی؟ یا این فعل مکروه است یا این فعل مستحب است یا حرام و یا واجب است. اخلاق مباح که ما نداریم. شما می خواهید اخلاق شرعی را بیان کنید. یک عده می گویند: «ما می خواهیم در عقاید کار کنیم.» خب این کار اشتباه است و معنی ندارد که غیر از مجتهد در عقائد کار کند. شما الآن می خواهید در رجعت کار کنید، خب تمام اینها احتیاج به مباحث فقه و اصول دارد. خود اینکه می خواهید بگویید: «رجعت از ضروریات مذهب است و منکر آن شیعه نیست» یا «اعتقاد به رجعت تفصیلاً واجب است یا واجب نیست و مثلاً کدام یک از ائمه علیهم السلام رجعت می فرمایند؟ آیا حضرت حجت روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداه تشریف می آورند یا خیر؟» اینها تماماً مباحث فقهی است و باید مجتهد اظهار نظر نماید. می گوید: «من مجتهد هستم و در عقائد خیلی کار کرده ام»

خب اگر اعلم نباشد دیگری می گوید: «چه می فرمایید! چه کسی گفته است که خبر واحد حجت است، این اول کلام است» لذا ما حق نداریم که عقاید را از غیر اعلم اخذ کنیم.

بنابر این تمام اینها به فقه بر می گردد. این معنی ندارد که شما بگویید: «فقه استنباط احکام شرعی کلیه الهیه فرعیه». شما نگاه کنید در طول تاریخ شیعه مردم از کسی که غیر فقیه بوده مسئله اعتقادی نمی پرسیدند. الآن این گونه شده است که هر کسی می گوید من بحث عقائد کار کرده

ام. الآن مسائل رجعت، مسائل توحید، مسائل امامت، تمام اینها را باید از چه کسی پرسید!؟

لذا به عقل قاصر فاطر ما یک بحث - البته این هم غلط است که بگوییم از بحث اصول خارج است بلکه از بحث تمام علوم خارج و اصلا بحث علمی نیست - خارج است و آن هم بحث از حجیت اصل قطع است زیرا بحث حجیت اصل قطع نه قابل اثبات است عقلا و نه قابل نفی است چرا که این امر وجدانی نیست. اگر کسی بگوید: «من وجدان نمی کنم» مثل این می باشد که بگوید: «من وجدان نمی کنم که الآن روز است» خب با این شخص کاری نمی توان کرد.

سوال:

جواب: عرض کردم فقط همین بحث خارج است لذا عرض کردم که قطع قطاع حجت است یا خیر، قطع اجمالی حجت است یا خیر و... همه بحث اصولی است و هیچ فرقی با بحث حجیت امارات نمی کند، هیچ فرقی با بحث حجیت اصول عملیه نمی کند.

یک جمله اول کفایه عرض کرده ام. می گویند: «تمایز علوم آیا به موضوعات است یا به اغراض است و یا به محمولات است» آخوند ره فرموده است که اگر تمایز علوم به موضوعات باشد لازم می آید که جمیع علوم یک علم باشد یا هر بابی بلکه هر مسئله ای یک علم باشد. مرحوم آقای بروجردی فرموده است که تمایز علوم به محمولات است. خب این اشکال آخوند ره به ایشان نیز وارد است. خب جناب آقای آخوند ره چنانچه تمایز علوم به اغراض باشد باز این اشکال وارد زیرا شما در مورد موضوعات فرمودید که موضوع را کوچکتر می گیریم، خب اینجا هم ما غرض را کوچکتر می گیریم و مثلا نحوی می گوید: «غرضم این است که کتابی بنویسم که مرفوع ها را

درست بخوانند». لذا اگر کسی بگوید: «تمایز علوم در چیست» جواب می دهیم به عشق و علاقه و کیفیت.

سوال:

جواب: آن هم درست نیست و به خود تعریف اصول آخوند ره نقض شده است چرا که ایشان دو غرض درست کرده است. اگر بگویید: «غرض اقصی» خب ما هم غرض اقصی درست می کنیم مثل تکامل نفس یا اعلم فی جمیع العلوم، غرضم این است که یک کتابی بنویسم که هر کس این کتاب را همراه داشته باشد جمیع علوم را دارا باشد.

پس اینها همه به عشق و علاقه است. بله باید طوری باشد که مردم نخندن مثلاً یک کسی بگوید من یک کتابی نوشته ام اما فقط دو صفحه است و غرض از نگارش آن این است که می خواستم صرف را از جهت صرفی توضیح دهم. پس در واقع اشکالی که آخوند ره به دیگران نموده به خود ایشان نیز وارد. حال اگر کسی بگوید: «ما در علم اصول نباید از اصول عملیه بحث کنیم» می گوئیم: «آیا مباحث اصول عملیه را غیر از فقیه باید بررسی کند؟» می گوید: «خیر باید فقیه بررسی کند». می گوئیم: «خب در علمی بحث شده؟» می گوید: «خیر»

الآن این مباحث اعتقادات کجا بحث شده؟ ممکن است بگویید مثلاً در کتاب تجرید بحث شده. می گوئیم: آیا کتاب تجرید برای مردم حجت است؟ خیر البته نمی خواهم بگوئیم که خواجه مجتهد نیست. الآن اگر در حوزه چندین نفر کتاب عقائد بنویسند، خب به هر کس بدهید می گوید این به چه درد من می خورد. اینها مثل برگهای پاییزی است که باد آنها را ریخته است. مردم نمی توانند به اینها عمل کنند چرا که بر مردم حجت نیستند و للكلام تتمه

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین